

مباحث جاری در حول جنبش کارگری بیش از انقلاب، بویژه در رابطه با دهه ۵۵-۱۳۴۵، بطور کلی در دو پیش فرض مد نظر عامه قرار دارد. اول این که کارگران صنعتی، بخصوص در صنعت نوین کارخانه‌ای، تلاشی در جهت سازماندهی خود در اتحادیه های کارگری نمودند. و دیگر آن که فقدان سازماندهی کارگری ناشی از سیاست خفقان و دیکتاتوری در سالهای سلطنت شاه بوده است. (۱)

در این مقاله، در ضمن یک بررسی مقدماتی، تلاش خواهیم کرد تا روشن نمائیم که الف: این پیش فرضها نمایانگر بخشی از واقعیت می‌باشند؛ ب: این پیش فرضها در عین حال تصویر نادرستی از موقعیت کارگران ایران در دهه ۵۵-۱۳۴۵ را ارائه می‌دهند؛ و بالاخره ج: باید بر ضرورت یک بررسی نوین در این زمینه تاکید شود. امیدواریم که این نوشته، هرچند مقدماتی، بتواند برخی از نکات تاریک و ساده انگاشته شده در تاریخ معاصر طبقه کارگر ایران را روشن نماید.

در این مقاله تلاش شده است که نکات مورد بحث در دو سطح نظری و تاریخی مورد توجه قرار گیرند. در قلمرو تئوریک، پیوند بین شرایط سیاسی (آزاد یا محدود) از یکسو و مبارزه دمکراتیک، بخصوص مبارزه طبقه کارگر از سوی دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد. پرسشی که در این رابطه مطرح می‌کنیم، این است که آیا رابطه بین کنترل سیاسی و فعالیت کارگری مستقل، یک رابطه بلاواسطه است؟ و به عبارت مشخص تر آیا تنها در یک جو سیاسی آزاد، سازمانیابی مستقل کارگری امکانپذیر است؟ ما تلاش می‌کنیم در این نوشتار دقیقاً به پاسخ گوئی به چنین سئوالاتی برآئیم.

از جانب دیگر، در سطح تاریخی - تجربی بحث، سئوالاتی نظیر پرسشهای زیرین مطرح‌اند: اگرچه نمی‌توان منکر این شد که سازمانیابی آزاد و مستقل کارگری از جانب دولت در زمان شاه با محدودیت‌های جدی روبرو بوده، معهداً باید جستجو کرد که چرا نیروی کار صنعتی در ایران نتوانست خود را در خفا سازمان بدهد؟ و چگونه کارگران صنعتی در کشورهایی نظیر رودزیا، بولیوی، و یا شیلی، که همانند ایران کارگران تحت کنترل شدید سیاسی حاکمان قرار داشتند، موفق به سازماندهی خود شدند؟ ثانیاً، چگونه می‌توان توضیح داد که با وجود این که دیکتاتوری شاه در سالهای میانه دهه ۱۳۵۰ به اوج خود رسیده بود، ما شاهد مبارزه جوئی کارگران در صنایع کشور هستیم؟ نتیجه گیری

مقاله بر آنست که فقدان سازمانیابی کارگران صنعتی ایران در این دهه را نمی‌توان به سهولت تنها به دلیل کنترل سیاسی رژیم شاه توضیح داد، بلکه باید آن را در متن تحولات سریع اقتصادی و اجتماعی کشور در این دهه، و بطور مشخص با توجه به جریان انباشت شتابان سرمایه که در اوایل سالهای ۱۹۶۰ آغازید، ارزیابی نمود.

۲- کنترل سیاسی و سازمانیابی کارگری: برخی نکات نظری

چگونه می‌توان رابطه بین کنترل سیاسی و مبارزات کارگری (صنفي و سياسي)، مثلاً فعالیت کارگران برای تشکیل اتحادیه، را توضیح داد؟ آیا اعمال محدودیت‌های سیاسی از جانب دولت به تنهایی برای تبیین عدم سازمانیابی کارگران کافی است؟ در همین ابتدای کار شاید مفید باشد که بین دو مفهوم اتحادیه گرائی، Labour Unionism، و مبارزه در محیط کار، Shop - Floor Activism، تمایز قائل شویم. منظور از "اتحادیه گرائی"، عبارت از وحدت نسبتاً منظم بوده که اهداف مشترکی (بطور مثال: موقعیت اتحادیه های صنفي) را دنبال می‌کند. اهداف اتحادیه های کارگری طیف وسیعی، شامل مبارزات تدافعی برای دستمزد و شرایط کار تا مبارزات تهاجمی مانند درخواست مشارکت در مدیریت سازمان کار، و در موارد استثنائی مبارزه در جهت بوجود آوردن تحول ساختی در جامعه، را تشکیل می‌دهد. مورد اخیر را می‌توان در اتحادیه هایی که دارای بینش سندیکالیستی هستند، مشاهده نمود.

از جانب دیگر، مقصود ما از "مبارزه در محیط کار" آن دسته از تلاشهای موقتی، نامنظم، ولی در عین حال سازمان یافته بخشی و یا تمامی کارگران در یک محیط کار است که در پی اهداف اتحادیه های کارگری هستند. حرکت‌هایی نظیر کارشکنی (سابوتاژ)، کم کاری، اعتصاب و غیره از این نوع محسوب می‌شوند. علت موقتی و نامنظم بودن این گونه فعالیت‌های کارگری این است که آنان یا بوسیله فشار سیاسی دولت متوقف می‌شوند، یا با تفرقه در میان خود کارگران تضعیف می‌گردند و یا بالاخره به محض دستیابی به اهداف خود، مانند اضافه دستمزد، متوقف می‌گردند. می‌توان گفت که مبارزه در محیط کار، مرحله‌ای در پس سازمانیابی اتحادیه‌ای است.

از مباحث فوق می‌توان دو نکته را دریافت. نخست این که فعالیت‌های متناوب و نامنظم

کنترل سیاسی و سازماندهی کارگری در ایران (۵۵ - ۱۳۴۵)

یک بررسی مقدماتی

آصف بیات

محیط کار را بدون وجود یک اتحادیه کارگری تصور نمود. و دیگر آن که این دو شکل از مبارزه کارگری ممکن است در هر دو محیط سیاسی آزاد و یا کنترل شده مادیت یابند. در یک محیط سیاسی باز و آزاد، مبارزه جوئی می‌تواند (ولی نه الزاما) به یک اتحادیه کارگری پایدار تبدیل شود. در این شرایط، اتحادیه کارگری نه تنها درگیر مبارزات اقتصادی، بلکه همچنین درگیر فعالیت در حوزه های اجتماعی، فرهنگی، محله‌ای و سیاسی می‌شود. در چنین فضائی است که تماس بین کارگران بر مبنای یک فعالیت سازمان یافته می‌تواند تسریع شود. از جانب دیگر، در یک فضای سیاسی بسته، مبارزه جوئی در محیط کار ناچار است همچنان موقتی، زیرزمینی و مخفی باقی مانده و فعالیت‌های آن حول مسائل محدود و آبی نظیر دستمزد و شرایط کاری دور بزند. به طریق اولی، درگیری‌های اتحادیه کارگری در یک فضای بسته سیاسی ناگزیر مخفی باقی مانده، عضویت و ارتباطات محدود و سازمان به وسیله کارگران مجرب و مبارز هماهنگ می‌شود. در اینجا این سول‌های هماهنگ کننده، حرکات کارگری و خواسته های منسجم و غیر منسجم توده کارگران را به حرکات منظم و هماهنگ تبدیل می‌کنند. در این بین، درجه موفقیت و یا شکست مبارزه جوئی محیط کار و همینطور اتحادیه کارگری، چه در محیط سیاسی باز و چه تحت کنترل، تابعی است از چگونگی درک توده کارگران (و نه تنها پیشرو) از این گونه حرکات کارگری چه در درون اتحادیه کارگری و چه حرکات خود بخودی. این درک توده کارگران خود حاصل بینش آنان نسبت به موقعیت خود در محیط صنعتی و در رابطه با کارفرما، و یا به عبارت دیگر حاصل "ذهنیت" آنان است. به نظر می‌رسد که ما ناخواسته وارد بحث مشهور و نه چندان آسان "آگاهی طبقه کارگر" شده‌ایم. کافی است متذکر شویم که ذهنیت توده های کارگران از عناصر اساسی تعیین کننده شکل و ماهیت مبارزه جوئی محیط کار و اتحادیه کارگری است. به نظر ما، بطور مشخص چهار عامل در شکل بندی ذهنیت کارگری موثرند که خود در مرحله نهائی رابطه بین حرکات کارگری (در شکل مبارزه جوئی محیط کار و اتحادیه کارگری) و شرایط سیاسی (باز و یا بسته) را تعیین می‌کنند. در درجه اول باید از "آگاهی کارگری" نام برد. در اینجا ما به مفهوم خاصی نظر داریم که با مفاهیم آگاهی کارگران، آگاهی طبقاتی و غیره متفاوت است. مراد از "آگاهی

طبقاتی" تعریفی است که جامعه شناس آمریکائی ر. سیمسون ارائه می‌دهد و آن عبارت است از "هویت‌ها و تصورات اجتماعی کارگران که حاصل موقعیت آنان در نظام روابط کار بوده و ورای هویت‌های طایفه‌ای، قومی و دیگر نقش‌ها و بستگی‌های غیر حرفه‌ای می‌رود... کارگران آن را یا به صورت دسته جمعی و یا انفرادی نشان می‌دهند." (SIPSON AND SIMPSON, 1891, I) چنین مفهومی از آگاهی کارگری در عین حال نشان دهنده تغییراتی است که کارگران در طی فعالیت حرفه‌ای شان در محیط صنعتی و در رابطه با تعلقات، مسائل و الویت‌هایشان تجربه می‌کنند. عامل دوم، "درجه سنت سازمانگری" است. خاطرات و تجربیات کارگران با سابقه در امر سازماندهی، آنان را در برخورد با "فوت و فن بازی" در رابطه با سرمایه داران بویژه در شرایط سیاسی بسته مجهز می‌کند. عامل سوم، مربوط می‌شود به کیفیت "رهبری". مفهوم رهبری، بحث لنین را توجیه می‌کند که به موجب آن به دلایل متعدد، آگاهی عمومی کارگران همگون نیست. نتیجتا، کارگران با سابقه و آگاه می‌توانند با هدایت کردن ناراضی‌های خود بخودی به حرکات کارگری منظم در واقع برای توده کارگر تجربه بیافرینند. عامل چهارم، در ارتباط با ایدئولوژی کورپوراتیسم است. بطور کلی کورپوراتیسم شکلی از استراتژی پوپولیستی است که در پیوند دادن سه نیروی کار، سرمایه و دولت، تلاش می‌کند. بطوری که این سه نیرو در جهت بهبودی "میهن عزیز" صمیمانه با یکدیگر مشارکت بنمایند. کورپوراتیسم می‌تواند تحت هر دو شرایط سیاسی بسته و باز به عنوان یک ایدئولوژی مسلط ظاهر شود، مثلا در شکل اتحادیه های فاشیستی در آلمان نازی، F. NEUMANN, 1969، و یا به شکل اتحادیه های کارگری کنونی در مکزیک، SPALDING, 1977. اهمیت کورپوراتیسم به عنوان یک عامل موثر در ذهنیت کارگران در آنجاست که تسلط ایدئولوژی کورپوراتیستی در بین نیروی کار به معنای همکاری آنان با دولت و کارفرمایان است. چنین همکاری‌ای یا حاصل فریب ایدئولوژیک کارگران است و یا محصول متقاعد شدن آنان به این که همکاری بیش از تعارض و اختلاف نتیجه بخش است. در چنین وضعیتی، استقلال کارگران (در معنی توانایی به مخالفت) معنی خود را از دست می‌دهد. چرا که پیش شرط مادیت یافتن آن، یعنی آگاهی به آن، طبق تعریف غایب است. حداقل دو شرط اساسی جهت

رشد ایدئولوژی کورپوراتیستی لازم است. در درجه نخست، احساسات شدید ناسیونالیستی در ارتباط با جنگ و یا تهدید خارجی، بطوری که تعارضات طبقاتی در درون کشور تحت الشعاع یک تعارض شدیدتر بین "مردم" و قدرت خارجی قرار می‌گیرد (مانند کشورهای اروپائی در جنگ جهانی دوم). در عین حال، جنبش‌های پوپولیستی در دوره های ثبات شکل جدیدی از ناسیونالیسم را بوجود می‌آورند. در اینجا پوپولیسم، شعار وحدت مردم (به معنای دقیق تر سرمایه بومی و نیروی کار) با دولت علیه سرمایه خارجی و "امپریالیسم" را سر می‌دهد (مانند پوپولیسم پرون در آرژانتین، وارکاس در برزیل و ناپره ره در تانزانیا). از سوی دیگر، کورپوراتیسم در رابطه است با شرایط مادی (اقتصادی) برای سازش طبقاتی. رونق اقتصادی و افزایش سطح زندگی کارگران می‌تواند موجب شکل گیری این اعتقاد گردد که مشارکت و سازش با سرمایه بیش از تخاصم به سود کارگران تمام می‌شود.

توجه دقیق به نکات فوق نشان می‌دهد که بین شرایط سیاسی (آزاد یا تحت کنترل) و حرکات کارگری (سازمانیابی یا عدم سازمانیابی) نه یک رابطه الزامی بلاواسطه، بلکه یک پیوند مشروط، Contingent، وجود دارد. از این بحث می‌توان نتیجه گرفت. اول این که نمی‌توان به سادگی انگاشت که شرایط سیاسی آزاد ضرورتا منجر به ظهور جنبش کارگری مستقل می‌گردد، مثلا زمانی که ایدئولوژی کورپوراتیستی در میان طبقه کارگر تسلط دارد. دیگر این که از لحاظ نظری می‌توان امکان فعالیت جنبش مستقل کارگری در شرایط خفقان سیاسی را تصور نمود. در واقعیت تاریخی ما شاهد چنین امکانی بوده‌ایم: در روزیای سالهای ۱۹۲۰، در بولیوی تحت حکومت نظامی، VANONSELEN، و در شیلی در شرایط دیکتاتوری پینوشه، DUNKERLEY ۱۹۸۴، کارگران در سازمان‌های مستقل و البته مخفی خود فعال بوده‌اند.

۳- مورد ایران: یک ملاحظه تاریخی

در آغاز باید متذکر شد که تاکنون تحقیقات تاریخی جامعی راجع به شرایط طبقه کارگر ایران در دهه ۵۵-۱۳۴۵ انجام نشده است. آثار معدودی که درباره جنبش اتحادیه‌ای کارگران ایران انتشار یافته‌اند، غالبا حول دوره پر رونق جنبش کارگری، یعنی سالهای ۳۲-۱۳۲۵ دور می‌زنند. برخی کارهای تاریخی در این زمینه در آثار فرد هالیدی (۱۹۸۷)، اروند آبراهامیان

(۱۹۸۱ و ۱۹۸۲)، ویلیام فلور (۱۹۸۵)، حبیب لاجوردی (۱۹۸۵) و نیز در اسناد جنبش کارگری که به همت خسرو شاکری منتشر گردیده، منعکس شده‌اند. (۲) بررسی ما به ناچار متکی بر اسناد تاریخ شفاهی است که نگارنده در سال‌های ۶۰-۱۳۵۹ در ایران گردآوری کرده است. (۳)

بگذارید بار دیگر این سؤال اساسی را مطرح کنیم: گرچه نمی‌توان منکر این شد که سازماندهی مستقل و آزاد از جانب دولت شاه مورد مخالفت قرار می‌گرفت، معذالک این پرسش مطرح می‌شود که چرا کارگران ایران نتوانستند اتحادیه‌های کارگری خود را مخفیانه، مانند کارگران کشورهای بولیوی، شیلی، و رودزیا سال‌های ۱۹۲۰ و یا فیلیپین تحت شرایط بسته سیاسی بوجود آورند؟ ممکن است گفته شود که درجه سرکوب در ایران در دهه ۵۵-۱۳۴۵ به مراتب بالاتر و مکانیزم کنترل، پیچیده‌تر از رژیم‌های دیکتاتوری کشورهای نامبرده بود. در این ارتباط لازم است که در بکار بردی واژه خفقان یا سرکوب، Repression، دقت کافی به خرج دهیم. "دولت سرکوبگر" به آن دولتی اطلاق می‌شود که محدودیت‌های مختلفی (اعم از مجازات و غیره) علیه آن گروه از مردم که موافق آن نیستند، اعمال می‌کند. این واژه در عین حال در مورد انواع و درجات مختلف کنترل اجتماعی نیز بکار گرفته می‌شود. الف: درجه تحمل آنها نسبت به مخالفین و یا درجه شدت محدودیت علیه آنها؛ ب: گستره اعمال محدودیت، بدین معنا که آیا اعمال محدودیت دولت علیه همه طبقات و گروههای اجتماعی است و یا علیه یک طبقه و گروه اجتماعی خاص؛ ج: ایدئولوژی سلطه و ابزار سلطه؛ بر این اساس می‌توان مدعی شد که رژیم جمهوری اسلامی در ایران از دولت شاه سرکوب‌گرا تر است، ولی با این وجود به نظر ما طبقه کارگر صنعتی در تحت رژیم جمهوری اسلامی بیش از گذشته اعمال حرکات کارگری دارد و علت آن در رابطه با تجربه نوینی است که طبقه کارگر صنعتی در دوره انقلاب و پس از آن کسب کرده است. علاوه بر این، پوپولیسم و حرکات "ضد امپریالیستی" دولت اسلامی به حرکات مبارزه جویانه کارگران، ناخواسته مشروعیت می‌بخشند. از جانب دیگر، بحث متکی به خودویژگی سرکوب دولت شاه بدان سبب غیر موجه می‌نماید که مبارزه جویی کارگری چنان که بعداً روشن خواهد شد، در اوایل و میانه دهه ۱۳۵۰، در زمانی که دولت سرکوبگر شاه هنوز در قدرت بود، در صنایع ایران رو به رشد گذاشت.

به نظر ما، علت عدم وجود اتحادیه‌های کارگری در دهه ۵۵-۱۳۴۵ نه به سادگی در رابطه با سیاست سرکوب شاه، بلکه با فرآیند شتابان انباشت سرمایه که از سال‌های میانه ۱۳۴۰ آغاز شد و خود را در شکلی خاص از اصلاحات ارضی، گسترش سریع صنعتی، و شکل بندی نوین طبقه کارگر صنعتی نمایان ساخت، در ارتباط است.

انباشت شتابان و موقعیت نیروی کار صنعتی:

دهه ۵۵-۱۳۴۵، شاهد پویای سریع انباشت سرمایه و صنعتی شدن ایران بود. این فرآیند،

به نظر ما، این عرضه مستقیم نیروی کار روستائی در صنایع شهری، پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه‌ای در دهه مورد مطالعه داشته است. به عبارت روشن‌تر، بعد از ۱۳۴۵ این چنین نیروی کار جوان روستائی در صنایع شهری پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه‌ها در دهه تحت مطالعه داشته است. به عبارت روشن‌تر، بعد از ۱۳۴۵ این چنین نیروی کار خام روستائی، طبقه کارگر کارخانه‌ای را بی‌قوام، Dilute، کرد. هر کارخانه نوینی که بنا می‌شد، کارگران جدید و عمدتاً روستائی و غیر حرفه‌ای به استخدام آن درمی‌آمدند. از سال‌های انتهایی دهه ۱۳۴۰، میانگین نرخ رشد سالیانه نیروی کار صنعتی بالغ بر ۸ درصد گردید. این رقم در نقاط شهری که جزو مراکز صنعتی محسوب می‌شدند، به مراتب بالاتر بود.

به معنی بکارگیری استراتژی جایگزینی واردات، Import Substitution، بود که منتهی به توسعه صنایع سبک و "سرمایه" در مراکز عمده شهری از جمله تهران، کرج، قزوین، اصفهان، شیراز و منطقه خوزستان گردید. موج نوین رشد صنعتی شدن در واقع حاصل تلاش‌های مشترک سرمایه خارجی و داخلی، بویژه دولت،

بود. دولت با اتکا به کنترل انحصاری خود بر درآمد نفت و مجهز به ایدئولوژی مدرنیزه شدن سرمایه دارانه، از طریق ساخت زیربنایی و برنامه ریزی عمرانی و نیز سیاست‌های پولی و سرمایه گذاری مستقیم، محرک اصلی صنعتی شدن کشور بود. برنامه‌های عمرانی پنج ساله، چهارچوب عمومی توسعه اقتصادی شدند و طی برنامه‌های سوم (۶۷-۱۹۶۲) و چهارم (۷۳-۱۹۶۸) رشد اقتصادی قابل توجهی به تحقق پیوست. برای مثال: برنامه سوم که یک نرخ رشد ۷۴ درصدی را پیش بینی کرده بود، به نرخ رشدی معادل ۸۶ درصد دست یافت. میزان رشد برنامه چهارم نیز که ۹۴ در نظر گرفته شده بود، به ۱۲۵ درصد رسید. در طی برنامه چهارم و بیش از افزایش قیمت نفت، بخش صنعت از نرخ رشد متوسط معادل ۱۳ درصد در سال برخوردار شد. (LIVERNASH AND K.ARGHED, 1981, E.R., صفحه ۶۴-۲۶۳) افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳، درآمد ناشی از نفت را از ۸۱۷ میلیون دلار در ۱۹۶۸ به ۲۵ میلیارد دلار و به حدود ۲۰ میلیارد دلار در سال‌های ۷۷-۱۹۷۶ ترقی داد. برنامه پنجم، رشد سالیانه ۱۵ درصدی برای سال‌های ۷۸-۱۹۷۳ در نظر گرفته بود، ولی به سبب افزایش فوق‌العاده و ناگهانی درآمد نفت در برنامه عمرانی تجدید نظر به عمل آمد که به موجب آن تولید محصول خالص ۳ برابر افزایش داده شد. نرخ رشد عملی در بین سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ به ترتیب به ارقام بی‌سابقه ۳۲ و ۴۲ درصد بالغ گردید. چنان که دو اقتصاددان خاطر نشان کردند: "براستی هر شرکت در ایران، چه عمومی و چه خصوصی، برنامه سرمایه گذاری عظیمی را که به شدت متکی بر تجهیزات و مواد وارداتی بود، در نظر داشت." (همان منبع، صفحه ۲۶۴) این چنین رشد شتابان، در عین حال به معنای نیاز به نیروی کاری بود که بطور سرسام آوری گسترش می‌یافت. از جانب دیگر، پویای انباشت سرمایه به معنی تحول اساسی در روابط تولیدی در مناطق روستایی کشور نیز بود. برنامه اصلاحات ارضی، که دولت شاه در نیمه اول سال‌های ۱۳۴۰ مجری آن بود، روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری را در بخش کشاورزی واژگون نمود. زمین بطور نامساوی تقسیم گردید و نتیجتاً قشر بندی جمعیت روستائی بر اساس روابط (کالایی) جدیدی بازتولید شد. در نتیجه اجرای اصلاحات ارضی، بیش از یک سوم خانوارهای روستائی (حدود ۸۰۰ هزار خانوار) هر یک تنها یک

هکتار و یا کمتر از یک هکتار زمین نصیب شان گردید و سهم حدود ۷۵ درصد از خانوار روستائی هر یک کمتر از ۶ هکتار گردید. (E. HOOGLUND, 1982, صفحه ۹۱)

همچنان که دهقانان بی زمین و کم زمین بتدریج به اقتصاد پولی کشانده می‌شدند، بازار ملی رو به رشد گذاشت و جمعیت روستائی بدل به مصرف کنندگان کالاهای ساخته شده شهرهائی می‌شدند که بسرعت در حال توسعه و گسترش بودند. اکنون یک نیروی کار عظیم جوان و آزاد شکل گرفته بود. سنگینی ناشی از عوامل فشار در مناطق روستائی در قالب فقدان زمین زراعی، بیکاری، درآمد ناچیز و بویژه نیاز فزاینده به پول جهت تامین تقاضای بازار گسترده کالائی، همراه با رشد شتابان صنعتی در شهرهای عمده کشور، باعث افزایش میزان مهاجرت شهری گردید. با وجودی که مهاجرت شهری بیش از اصلاحات ارضی، عمدتاً به علت عوامل دفعی از رشد قابل توجهی برخوردار بود، بین سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۶ هر سال بالغ بر ۳۳۰ هزار نفر به شهرها مهاجرت می‌کردند. (A. Bayat, 1987, فصل سوم)

در نتیجه مهاجرت، مراکز عمده شهری شاهد درجه بالائی از نرخ رشد گردیدند. در طی سالهای ۱۹۶۶-۱۹۶۶ مهاجرین به تنهایی تا ۵۰ درصد از جمعیت شهری کشور را تشکیل می‌دادند. (H. PESARAN, 1980, صفحه ۲۵)

چنین نیروی کار رها شده‌ای، از یکسو مازاد بر میزان نیاز صنعت سرمایه بر بود که خود به معنی رشد بیکاری و گسترش "بخش غیر رسمی" است و از جانب دیگر چنین نیروی کار عظیمی، بطور کلی فاقد مهارت صنعتی بود. از این رو، در نتیجه عرضه نیروی کار غیر ماهر در شرایط نیاز شدید به نیروی کار متخصص و ماهر در بخش‌های توسعه یافته و مدرن، کارفرمایان را وادار به استخدام کم و بیش کارگران روستائی نمود. در چنین شرایطی، کارفرمایان می‌توانستند هزینه تولید را با پرداخت دستمزد ناچیز کاهش دهند و در عین حال سعی نمایند کارگران روستائی را حین کار تحت تعلیم صنعتی قرار دهند.

به نظر ما، این عرضه مستقیم نیروی کار روستائی در صنایع شهری، پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه‌ای در دهه مورد مطالعه داشته است. به عبارت روشن تر، بعد از ۱۳۴۵ این چنین نیروی کار جوان روستائی در صنایع شهری پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه‌ها در دهه تحت مطالعه داشته است. به عبارت روشن

تر، بعد از ۱۳۴۵ این چنین نیروی کار خام روستائی، طبقه کارگر کارخانه‌ای را بی‌قوام، Dilute کرد. هر کارخانه نوینی که بنا می‌شد، کارگران جدید و عمدتاً روستائی و غیرحرفه‌ای به استخدام آن درمی‌آمدند. از سالهای انتهایی دهه ۱۳۴۰، میانگین نرخ رشد سالیانه نیروی کار صنعتی بالغ بر ۸ درصد گردید. این رقم در نقاط شهری که جزو مراکز صنعتی محسوب می‌شدند، به مراتب بالاتر بود. شواهد نشان می‌دهند که بیش از ۵۴ درصد آن را واحدهای صنعتی تشکیل می‌دادند. مثلاً در نه ماهه اول ۱۳۴۸ به تنهایی در تهران بالغ بر ۵۶۲ واحد اقتصادی جدید تاسیس شدند، در حالی که سهم بقیه کشور در همان دوره تنها ۱۲۶ واحد بود. این رقم در سال ۱۳۴۹ در مورد تهران به ۵۴۵ واحد اقتصادی و در مورد سایر نقاط کشور به ۱۶۴ واحد رسید. (بانک مرکزی ایران، ۱۹۷۰، صفحه ۴)

بسیاری از کارخانجاتی که من در سالهای ۶۰-۱۳۵۹ از آنها بازدید کردم، عموماً در اواخر سالهای ۱۳۴۰ تاسیس شده بودند. این مشاهده نشانگر آن است که کارگران تازه استخدام شده، فاقد هر گونه سنت فعالیت کارگری در محیط‌های صنعتی بودند. در بررسی ما از کارگران کارخانجات تهران، بیش از ۸۰ درصد کارگران بطور مستقیم از روستا وارد کارخانه شده بودند. در یکی از کارخانجاتی که در سال ۱۳۴۵ تاسیس شده بود، بیش از ۹۰ درصد کارگران از تجربه کار صنعتی کمتر از پنج سال برخوردار بودند. این یافته‌ها توسط نمونه گیری دیگری تاکید می‌شوند که به موجب آن در سال ۱۹۵۹ تنها ۷ درصد از کارگران کارخانه‌ای تهران را کارگران صنعتی تشکیل می‌دادند. گرچه حدود ۱۴ درصد این کارگران به نوعی به کار دستمزدی (در بخش ساختمان، راه آهن و واردات دولتی) اشتغال داشتند. چنین کارگرانی از مشقت زندگی در روستا گریخته بودند و کار در کارخانه را از جهات مختلف یک رویداد مثبت در زندگی شان ارزیابی می‌کردند. در ابتدای ورود، کار در کارخانه مساوی بود با امنیت شغلی، درآمد منظم، بهبود اقتصادی، بیمه درمانی، انواع مزایا و بالاخره منزلت اجتماعی نوین. از این رو زمانی که این کارگران وضعیت فعلی خود را با گذشته‌ای که با بیکاری، بدهکاری، نیاز به نقدینگی، فقدان خدمات درمانی و غیره توأم بود، مقایسه می‌کردند، خود را در موقعیت ممتازتری می‌دیدند. (۵) بدین سبب، این کارگران شاید بر خلاف دیگر کارگرانی که

از سابقه طولانی کار صنعتی برخوردار بودند، انگیزه‌ای برای سازماندهی مخفی اتحادیه‌ای که بدون تردید همراه با مخاطرات سیاسی بود، نداشتند. شاید بتوان "محافظه کاری" این کارگران را حاصل عمل عقلانی آنان دانست و نه "آگاهی کاذب".

در عین حال، برخورد و تلقی این کارگران، تلاش‌های کارگران مجرب پیشرو را که در پی سازماندهی آنها برمی‌آمدند، بسیار مشکل می‌نمود. زیرا، چنان که قبلاً نیز اشاره گردید، فعالیت تهییجی "رهبران" تنها زمانی موثر می‌افتد که توسط توده کارگران درک و مورد حمایت عملی قرار گیرد. در این دوره، تفرقه بین کارگران باسابقه از یکسو و کارگران جدید و کم سابقه از سوی دیگر، خصلت عمده طبقه کارگر در کارخانه‌ها بود. در کارخانجات ایران، هنوز واژه‌های "کارگر قدیمی" و "کارگر جدید"، که حامل معنای خاصی نیستند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. چنین واژه‌هایی در واقع بیانگر یک قشریندی مهم در بین کارگران است. پی آمدهای منفی این جدائی، در رابطه با فعالیت سازماندهی کارگران "پیشرو" در موارد متعدد از جمله در جریان اعتصاب کارگران کنترات کار صنعت نفت در سال ۱۳۵۴، که با شکست روبرو شد، خود را نشان دادند. (۶)

در اینجا باید تاکید کنیم که بحث ما راجع به ذهنیت و تلقی کارگران روستائی با بینش معمولی‌ای که مهاجرین روستائی را با پیش داوری محافظه کار، عقب مانده، و خرده بورژوا و غیره تصور می‌کند، تفاوت دارد. بینش متداول، "دهقان" را، که مرجع طبقاتی کارگران مهاجر است، مقوله‌ای همگون فرض می‌کند که حامل خصایل ثابت و ذاتی از قبیل تمایل به مالکیت، خرده گرایی، کوتاه فکری، اعتقاد به تغییرناپذیری پدیده‌ها و غیره می‌باشد. واقعیت این است که امروزه دیگر روشن شده است که "دهقان" یک هستی ناهمگون بوده و هر لایه آن موجد تمایل اجتماعی ویژه‌ای است. به علاوه، این تنوع در تمایلات ایدئولوژیک و خصایل فرهنگی می‌تواند به لحاظ اختلاف در تحولات تاریخی و فرهنگی مناطق مختلف یک کشور، گسترده تر شود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که زمینه خاص فرهنگی و سنتی یک گروه از کارگران مهاجر روستائی می‌تواند عامل مبارزه جوئی آنان، و نه محافظه کاریشان، در محیط کار صنعتی به حساب آید. از قضا، ما در این نوشته آن کارگرانی را خشونود در کار کارخانه‌ای و در نتیجه "محافظه کار" ارزیابی نموده‌ایم که کلاً پیشینه



دهقانی داشته و تازه کار بودند. ولی باید توجه داشت که برای توضیح "محافظه کاری" این کارگران در دهه ۱۳۴۵-۵۵، استدلال خود را مبنی بر محافظه کاری ذاتی دهقانان استوار ننموده، بلکه علت خاص تاریخی را ذکر کردیم. به هر رو، در سال‌های نیمه دهه ۱۳۵۰، محیط کار صنعتی تغییر نمود. بطوری که علیرغم دیکتاتوری دولت شاه، کارگران کارخانه‌های شروع به فعالیت‌های کارگری کردند. علت بدین خاطر بود که کارگران کارخانه‌های آغاز به کسب "ذهنیت" نوینی نمودند که عنصر اساسی آن را می‌توان "آگاهی صنعتی"، Industrial Consciousness، نامید. منظور ما از این مفهوم، آن آگاهی‌ای است که عناصر تشکیل دهنده خود را از روابط صنعتی، زندگی شهری و محیط کار صنعتی کسب می‌کند. در این زمان، کارگران (همان کارگران با پیشینه دهقانی) خود را در شرایطی می‌دیدند که در آن نگرانی، دیگر نگرانی مشقت و رنج زندگی روستائی و یا نگرانی امنیت شغلی در کار کارخانه‌ای نبود. بلکه تمایلات، نگرانی‌ها و نقطه توجه آنان حالا دیگر تغییر نموده و عبارت شده بود از مشقت و رنج کار کارخانه‌ای: شرایط کار، انضباط کار صنعتی، کمبود دستمزد، مشکل مسکن، تورم، تبعیض، آتوریته‌گرای مدیران در محل کار و غیره. (۷) ظهور این چنین آگاهی صنعتی، در اواسط دهه ۱۳۴۰، توسط کارگرانی که اکنون مجهز به مهارت فنی و صنعتی گردیده بودند، خود را به شکل مقاومت‌های فردی (برای مثال به شکل میزان بالای تحرک، high turn over، و یا کارشکنی) و

نیز مبارزه جمعی در محیط کار (گرچه نه هنوز در شکل سازماندهی اتحادیه‌ای) نشان داد. میزان بالای تحرک، عبارت بود از انعکاس مقاومت انفرادی نیروی کار ماهر و متخصص که اکنون داشت به اهمیت و پایگاه خود پی می‌برد. در سال ۱۳۵۳، درجه تحرک در شرکت‌های چند ملیتی عبارت بود از: ۲۵ درصد در صنعت نساجی، ۱۸ درصد در صنعت شیمیایی و ۱۵ درصد در صنعت اتوموبیل. (DAFTARY AND BORGHAI, 1976) با وجودی که قراردادهای دسته جمعی آزاد توسط قانون کار برسمیت شناخته شده بود، در عمل (بجز در صنعت نفت) از اهمیت بسیار ناچیزی برخوردار بود. از این رو، کارگران متخصص که در پی درخواست دستمزد بالایی برمی‌آمدند، به اجبار می‌بایستی از کارخانه‌های به کارخانه دیگر در حال نوسان باشند. در جهت مبارزه با این روند و ایجاد یک نیروی کار صنعتی با ثبات، وزارت کار در اوایل سال‌های ۱۳۵۰، سیاست طبقه بندی مشاغل را در پی مشاورت سازمان بین المللی کار به اجرا درآورد. بطور دقیق تر، هدف طبقه بندی مشاغل عبارت بود از جذب و با ثبات کردن نیروی کار ماهر و متخصص بوسیله ایجاد "بازار کار بومی" Internal Labour Market، در بنگاه‌های اقتصادی بر اساس مقررات و عرف بازنشستگی، ارشدیت Seniority، و سیستم مزایایی. در این رابطه، عامل مهارت و سابقه کار به عنوان دو معیار تعیین کننده در این برنامه برسمیت شناخته شدند. از جانب دیگر، مبارزه جوئی در محیط کار

پیش از هر چیز خود را در وجه حرکات جمعی کارگری از جمله اعتصابات نشان داد. یک گزارش حاکی است که تعداد اعتصابات از "تعداد انگشت شمار در سال ۱۳۵۱، به تعداد سالیانه ۲۰ تا ۳۰ در سال ۱۳۵۴" افزایش یافت. (F. Halliday, 1978، صفحه ۲۰۶) مصاحبه‌های ما در سال ۶۰-۱۳۵۹ این نکته را که مبارزات کارگری در نیمه سال‌های ۱۳۵۰ در صنایع کشور گسترش یافته بود را تأیید می‌کند. برای مثال در کارخانه ماشین سازی تبریز به قول یکی از کارگران: "در سال ۱۳۵۱ ما یک اعتصاب داشتیم. کارخانه برای ۱۰ روز بسته شد. می‌خواستند (مدیریت) ما را بیاندازند بیرون... اعتصاب بخاطر مسایل رفاهی و غیره بود. کارمندا ۲۴ روز مرخصی سالیانه داشتند، ولی ماها ۱۲ روز. به علاوه، ما حق مسکن هم می‌خواستیم..." اعتصابات مشابهی در کارخانجاتی از قبیل ترانسفورماتور، ارج، فیلیپس، سایپا، و زامیاد صورت گرفت. در بعضی موارد، اعتصابات به صورت خودانگیخته درمی‌آمدند. یکی از کارگران کارخانه ارج از یکی از این حرکتها، که در سال ۱۳۵۵ اتفاق افتاد، چنین یاد کرد: "تقریباً موقع ظهر بود که ما رفتیم برای نهار. نهار ما طوری بود که نمی‌شد آن را خورد. کتلت داشتیم. بچه‌ها که اینطور دیدند، شروع کردند کتلتها را پرت می‌کردند به سقف. بعدش زدند و میز و صندلی‌ها را خرد کردند. بعداً تقریباً ۳ بعدازظهر بود که سه چهار ماشین ارتشی ریختند به اینجا. خلاصه چند تا کارگری را با خودشان بردند و به این صورت اعتراض ما را خفه کردند..."

مصاحبه های ما با کارگران در عین حال نشانگر این است که حرکات کارگری، چنان که معمولاً ادعا می‌شود، خودانگیخته نبودند. این حرکات در این زمان بوسیله کارگران مجرب و رادیکال، بطور مخفیانه، سازمان داده می‌شدند. شواهد موجود، این گونه سازماندهی‌ها را در کارخانجاتی نظیر: سایپا، کاترپیلار، و زامیاد در تهران تأیید می‌کنند. در کارخانه مبل محبوبی در تهران "ما یک نفر را مامور کرده بودیم که وقتی یک غریبه‌ای (از عناصر مدیریت) وارد کارگاه می‌شد، او سه بار زنگ می‌زد. آنوقت ما ظاهراً مشغول کار می‌شدیم، وگرنه تولید نبود." (مصاحبه مولف) و در کارخانه کاترپیلار در تهران، کارگران مجرب توانستند "یک سلول مخفی بوجود بیاورند... این سلول درگیر انواع فعالیت‌های سیاسی بود... اگر لازم می‌شد می‌رفت به کارخانجات دیگر برای سازماندهی..." (نقل شده از احمد قطبی، ۱۳۵۸، صفحه ۹۴ و ۱۰۵)

واقعیت این است که در هر دوره، یعنی بین ۱۳۴۵-۵۵ و بعد از آن، کارگران مجرب و آگاه مقاومت‌های پراکنده توده‌ها را هماهنگ می‌کردند. ولی باید توجه داشت که درجه موفقیت در هر یک از این دوره‌ها تقریباً بطور کامل بستگی به واکنش توده کارگران داشته است. به نظر ما، در دوره نخست این دهه (۱۳۴۵-۵۵)، توده کارگران تمایلی به ارائه پاسخ مثبت به "رهبران‌شان" نداشتند (به دلایلی که در پیش گفته شد). در حالی که در دوره دوم، در برخی از موارد عکس العمل کارگران مثبت بود. این پاسخ مثبت را باید مستقیماً معلول تغییر ذهنیت توده کارگران، یعنی دستیابی به "آگاهی صنعتی" دانست.

۴- نقش سندیکاهاى دولتی

در اینجا شاید سؤال شود که نقش سندیکاهاى دولتی در این بین چه بود؟ قانون کار، تاسیس سندیکاهاى کارگری را برسمیت شمرد. در واقع تاریخ "حمایت" دولت از ایجاد نوع بخصوصی از سندیکاها به سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی، یعنی زمانی که شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران ایران به عنوان یک جنبش اتحادیه‌ای سراسری تحت نفوذ حزب توده بود، باز می‌گردد. دولت قوام در آن سال‌ها جهت تضعیف این اتحادیه، تلاش نمود سندیکاهاى بدیل کارگری را بوجود آورد. این نوع سندیکاها از تعداد ۱۶ در سال ۱۳۴۲ به تعداد ۵۱۹ در سال ۱۳۵۱ رسیده و در بخش‌های صنایع و خدمات گسترش یافتند. (LIVERNASH AND ARGHEYD, 1981)

صفحه ۲۶۷) سندیکاها گرچه دارای حق انعقاد قراردادهاى دسته جمعی بودند، ولی قانوناً حق درگیری در فعالیت‌های سیاسی و اعتصاب را نداشتند. بعد از کودتای ۱۳۳۲ و سرکوب شورای متحده، اتحادیه‌های دولتی تنها سازمان‌های نهادی شده کارگری به حساب می‌آمدند. درباره این گونه اتحادیه‌ها دو نظریه متفاوت موجود است. بینش نخست، سندیکاهاى دولتی را به عنوان سازمان‌های برحق کارگران ایران می‌داند که در یک فضای لیبرال به عنوان یکی از رئوس مثلث نیروی کار، مدیریت و کارفرما، و دولت عمل می‌کند. (۸) نظریه دوم از دیدگاه چپ ایران مطرح است که این سندیکاها را سازمان‌هایی که کاملاً تحت سیطره منافع کارفرمایان که پر از عناصر ساواکی بودند، ارزیابی می‌کند. ولی به نظر می‌رسد که واقعیت چیز دیگری است. سندیکاهاى موجود در دوره رژیم شاه، منعکس کننده نقش تضادآمیز اتحادیه‌های کارگری تحت نظام سرمایه داری است. یعنی تطابق از یکسو و تعارض از سوی دیگر. در عین حال، سندیکاهاى موجود در ایران حاصل خصلت دیگری نیز بودند که عبارت بود از تحت نظر داشتن فعالیت‌های کارگران. بطور خلاصه به عنوان مکانیزم کنترل کارگران عمل کرده و نارضایتی آنها را از طریق یک کانال قابل کنترل به فرجام سریع و صلح آمیزی منتهی می‌ساختند. چنان که کارگری از کارخانه سایپا حکایت می‌کرد: "ما سندیکا داشتیم، ولی فعالیت‌هایش خیلی محدود بود. هیچ وقت به آنها قدرت نمی‌دادند که کارفرما را به زیر سؤال بکشند. برای همین هم بود که آنها نماینده کارفرما بودند." به علاوه، در بررسی ما از ۱۲ کارخانه، در پنج کارخانه نماینده کارگران رسماً بوسیله ساواک استخدام شده بودند. یکی از کارخانه‌ها اساساً فاقد سندیکا بود و در سه کارخانه، رهبران سندیکاها اگرچه مستقیماً در استخدام ساواک نبودند، ولی منافع کارگران برایشان بی اهمیت بود. ولی در سه کارخانه دیگر، رهبران سندیکاها، مبارز و نسبت به منافع توده و اعضای خود وفادار بودند. این مورد اخیر ما را به بعد و نقش دیگر سندیکاهاى دوران شاه می‌رساند. واقعیت این بود که کارگران مجرب همواره در تلاش بودند تا سندیکاهاى موجود را تا حد امکان به ابزارهای قانونی جهت دستیابی به خواسته‌های خود بدل سازند. با چنین بینشی، آنها در حقیقت ماهیت و نقش سندیکاهاى دولتی را به نفع خویش تغییر می‌دادند. برای مثال: در سال‌های اولیه دهه ۱۳۵۰، در کارخانه ماشین سازی تبریز، آقای... عضو

مبارز سندیکا بود که حتی به خاطر فعالیت‌های اتحادیه‌ای به زندان افتاد. (مصاحبه مولف) باید تأکید نمود که تلاش کارگران در تغییر ماهیت سندیکاهاى دولتی جهت منافع خود نتوانست منتهی به نهادی شدن این فعالیت‌ها در ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگران در زمان شاه شود. این گونه تلاش‌ها بناگزی موقتی و پراکنده بود و اتحادیه‌های کارگری دولتی عموماً تحت کنترل، وابسته و غیر موثر باقی ماندند. دقیقاً به دلیل همین خصلت و سترون بودن این سندیکاها بود که فعالیت‌های مستقل کارگری در اوایل دهه ۱۳۵۰ خارج از ساخت رسمی سندیکاهاى دولتی انجام می‌شد. می‌توان گفت نطفه‌های نهادی سازمان‌های مستقل کارگران در آغاز بسته شدن بودند که دوران جدیدی با رخداد انقلاب ۱۳۵۷ آغاز گردید.

انقلاب بهمین بجای این که زمینه رشد اتحادیه‌های کارگری را فراهم آورد، پویش شکل‌گیری این نهادها را قطع نمود. و از این حیث در میان انقلاب‌های قرن بیستم، انقلاب ایران را باید یک استثنا دانست که در آن پس از انقلاب، رشد و سازمانیابی اتحادیه‌های سندیکائی متوقف شده و در عوض سازمان‌های به مراتب متکامل تر از سندیکاها انکشاف یافتند. در کشورهای روسیه، شیلی، و پرتغال، جنبش‌های انقلابی منجر به ظهور سازمان‌های اتحادیه‌ای و نیز سازمان‌های کنترل کارگری گردید. از طرف دیگر، در پی انقلاب کوبا، موزامبیک و نیکاراگوئه، بطور کلی سازمان‌های اتحادیه‌ای رشد یافتند. (۹) ولی در ایران، نه اتحادیه‌های کارگری، بلکه شوراهای کارگری با تمایل قوی به کنترل از درون محیط‌های کار صنعتی سر بر آوردند. علت این امر مربوط می‌شود به الف: فقدان سازمان‌های مستقل اتحادیه‌ای که پیشتر سبب آن را بحث نمودیم؛ ب: تجربه و خاطره ناخوشایند کارگران از سندیکاهاى دولتی در دوران رژیم شاه. در مصاحبه‌های ما تقریباً هیچ کارگری از تشکیل سندیکا استقبال ننمود؛ و بالاخره ج: کسب شکل نوینی از آگاهی، یعنی "آگاهی کنترل کارگری". و ما آن را با واژه "ایدئولوژی صاحب اختیار بودن" توضیح داده‌ایم. این ایده که از دستاوردهای انقلاب بود، در عین حال بازگو کننده این خواست کارگران بود که: "ما مبارزه کرده‌ایم و گذشته را شکست داده‌ایم. حالا حق داریم تا آینده مان را تعیین کنیم." شوراها عبارت بودند از شکل سازمانی اشتیاق قوق کارگران به کنترل بر پویش تولید و امور

اجرائی آن. شوراها شکل خاصی از سازماندهی در محیط کار بودند که می‌خواستند کنترل کارگران را بر سازماندهی تولید گسترش داده، آتوریته مدیریت را محدود کرده و روابط کار را دمکراتیزه کنند. از این رو، عملکرد و اهداف شوراها ورای وظایف و عملکردهای عمومی سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری می‌رود و فعالیت‌های آنها معمولاً فراتر از مسائل مربوط به دستمزد و شرایط کاری است. در مبارزات روزانه، شوراها نه تنها حول مسائلی نظیر دستمزد و شرایط کار فعالیت می‌کردند، بلکه به مسائلی از قبیل استخدام، اخراج، تولید، قیمت گذاری و حتی سرمایه گذاری نیز توجه خاص داشتند. (۱۰)

۵- نتیجه گیری

در دهه ۱۳۴۵-۵۵ نیروی کار صنعتی عموماً فاقد یک سازمان کارگری مستقل خود بود. بسیاری از بررسی‌ها و مباحث موجود دچار تقلیل‌گرایی سیاسی هستند. بدین معنی که عدم سازمانیابی طبقه کارگر در این دوره را تنها به کنترل سیاسی رژیم شاه نسبت می‌دهند. و به اعتقاد آنها سرکوب سیاسی دولت شاه، مانع سازمانیابی مستقل کارگران بود. این نظریه از هر دو جنبه تجربی و تئوریک غیر قابل قبول به نظر می‌رسد. چنان که در این نوشته بحث شد، عنصر سیاسی قادر به توضیح کافی در این زمینه نیست. به این دلیل ساده که در میانه سال‌های ۱۳۵۰ که دیکتاتوری شاه به همان روال سابق عمل می‌کرد، همین کارگران درگیر تشدید فعالیت‌های کارگری در محیط کار بودند. از سوی دیگر چنین تقلیل‌گرایی سیاسی، Political Reductionism، حاصل برخی اشکالات مهم نظری است که می‌توان پی آمدهای آن را عمومیت داد. در درجه نخست، این نوع برخورد تلویحاً به معنای پذیرش رابطه "معادله‌ای مساوی با صفر، Zero-sum-Game، بین قدرت دولت از یکسو و سازماندهی فعالیت‌های سیاسی بطور عموم و فعالیت‌های کارگری بطور اخص از سوی دیگر می‌باشد. به عبارت روشن‌تر، این بدین معناست که زمانی که دولت نیرومند است، مبارزه علیه آن (مثلاً در غالب سازمان‌های کارگری) ضعیف و یا کلاً غایب است. و هنگامی که دولت ضعیف است، مبارزه قوت می‌گیرد. گورات تر بورن (۱۹۸۳) جامعه شناس سوئدی، در تحقیقات خود نشان داده است که طرح چنین رابطه و اتخاذ چنین نتیجه‌ای

غیر قابل قبول است. در درجه دوم، این تقلیل‌گرایی سیاسی بر اساس یک فرضیه غیر موجه قرار دارد که به موجب آن رابطه بین شرایط سیاسی (آزاد یا محدود) و حرکات کارگری (متشکل یا غیر متشکل) به صورت رابطه جبری بنا شده است. بر اساس فرضیه اخیر، مثلاً گفته می‌شود که در شرایط آزاد، نیروی کار بطور اتوماتیک سازمان‌های مستقل خود را آورد. ما در این مقاله بحث نمودیم که پیوند بین شرایط سیاسی و حرکات یا فعالیت‌های کارگری تنها یک پیوند مشروط، Contingent،

شوراها شکل خاصی از سازماندهی در محیط کار بودند که می‌خواستند کنترل کارگران را بر سازماندهی تولید گسترش داده، آتوریته مدیریت را محدود کرده و روابط کار را دمکراتیزه کنند. از این رو، عملکرد و اهداف شوراها ورای وظایف و عملکردهای عمومی سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری می‌رود و فعالیت‌های آنها معمولاً فراتر از مسائل مربوط به دستمزد و شرایط کاری است. در مبارزات روزانه، شوراها نه تنها حول مسائلی نظیر دستمزد و شرایط کار فعالیت می‌کردند، بلکه به مسائلی از قبیل استخدام، اخراج، تولید، قیمت گذاری و حتی سرمایه گذاری نیز توجه خاص داشتند.

است. عواملی که این پیوند را مشروط می‌سازند، عبارتند از: آگاهی‌های کارگری، درجه سنت سازماندهی، کیفیت رهبری و بالاخره درجه گسترش ایدئولوژی کورپوراتیسم در میان کارگران.

* * *

پی نوشت‌ها:

۱- این فرضیه‌ها در واقع پایه تئوریک سازمان‌چریکی در ایران را تشکیل می‌دادند. این که این سازمان‌ها به مبارزه مسلحانه روی می‌آوردند، بر اساس ارزیابی شان از عدم امکان کار سیاسی توده‌ای بود.

۲- خسرو شاکری چندین جلد از مدارک مربوط به جنبش کارگری، کمونیستی و سوسیالیستی تالیف کرده است. در اینجا ما بطور مشخص به نسخه انگلیسی - آلمانی و فرانسوی او که در سال ۱۹۷۸ منتشر شده، اشاره می‌کنیم. در میان این آثار، کتاب حبیب لاجوردی از ارزش متمایزی برخوردار است، چرا که در برگزیده کار تاریخی‌ای است که تاکنون راجع به طبقه کارگر ایران منتشر گردیده و دوره بین نقطه آغازین جنبش کارگری ایران را تا سال‌های ۱۹۶۰ در برمی‌گیرد. دوره بین سال‌های ۱۳۴۵-۵۵ و بعد از آن به اختصار بررسی گردیده‌اند. این کتاب در حالی که از ارزش کار تجربی - تاریخی خاصی برخوردار است، ولی به نظر ما بطور تلویحی بر اساس دو فرضیه نظری غیر موجه بنا شده است. اول این که در طول کتاب ما شاهد وجود یکی رابطه جبری بین شرایط سیاسی (آزاد - محدود) و سازماندهی کارگری (سازماندهی - فقدان میان قدرت دولتی و سازمان‌های مستقل دولتی (بویژه سازمان‌های کارگری) از منطق Zero-sum-Zero تبعیت می‌کنند. بر طبق این منطق، هنگامی که دولت در موقعیت ضعیفی قرار دارد، سازمان‌های کارگری قدرتمند و زمانی که دولت قوی است، سازمان‌های کارگری ضعیف و یا به کل غایب هستند.

۳- این اطلاعات به عنوان بخشی از کار تحقیقی ما در سال‌های ۶۰-۱۳۵۹ در ایران جمع آوری گردید. در این بررسی‌ها، ۱۴ واحد صنعتی مدرن در شهرهای تهران، کرج و تبریز مورد مطالعه قرار گرفتند. به غیر از مصاحبه‌هایی که با کارگران این واحدهای صنعتی انجام گرفت، مصاحبه‌های سیستماتیکی هم با کارگران صنعتی در ۳ بیمارستان به عمل آمد.

۴- مدیر یکی از کارخانجات در تهران، سپنتا، شرح داد که چگونه کمبود نیروی کار آنها را وامی‌داشت: "به جاده تهران - کرج برویم و کارگران ساختمانی (مهاجر) را تور بزنیم".

۵- این گونه موقعیت ممتاز این بخش از کارگران، برخی از متفکران اجتماعی، از جمله فرانتس فانون را وامی‌داشت که این لایه از طبقه کارگر در کشورهای جهان سوم را به عنوان "آریستوکراسی کارگری" ارزیابی کنند. (فانون، ۱۹۶۷، فصل دوم)

۶- برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به کتاب مولف

Workers And Revolution In Iran

راه دوزخ

برت وارد (Bert Ward)

کارگر سفید پوست

به زنی که کنارش ایستاده بود گفت:

من از شما همه بهترم

نیم گزی فروتر از من بایست

تا جهان غرور مرا ببیند.

زن سفید پوست

به مرد سیاه پوست کنار دستش گفت:

بعد از او، من از همه بهترم

تو نیم گزی پائین پای من بایست

تا خلق بدانند که زنان را نیز غروری هست.

مرد سیاه پوست

به زن سیاه پوست رو کرد و گفت:

تو چرا نیم گزی پائین نمی روی؟

مرا هم، آخر اندک غروری

باقی مانده است.

زن سیاه پوست

به مرد دو رگه نگاهی افکند

که می گفت: جای خود را بشناس

چرا که غرور من نیز باید حفظ شود.

و بدین سان درجه بندی ادامه یافت

سایه به سایه رو به سرازیری

تا پلکانی از انسانیت شکل گرفت

در برابر آن که چشم بصیرت دارد.

و بر فراز این بلکان

بالا تر و بالاتر همچنان

سرمایه دار هفت رنگ بر صحنه آمد

با صولتی تمام، اما به چهره‌ای مهربان

و تبسمی بر لب

و رو به بالا گام برداشت، بالا و

بالاتر همچنان،

و گام هایش از طنین سنگینی و

وقار سرشار بود.

و به اوج رسید و ایستاد

پا بر سر کارگر سفید پوست.

ترجمه: احمد کریمی حکاک

حالی که نویسندگان راجع به وقوع اعتصابات اشاراتی دارند، معذالک گویی که این اعتصابات اصولاً یک امر مجاز بود: "تعداد انگشت شماری از اعتصابات (با وجود این که تعداد آنها قابل توجه بود) در واقع رسمی بودند. بدان معنایی که این واژه در ایالات متحده آمریکا شناخته شده است. سندیکاها بطور رسمی اعتصابات و یا توافق متعاقب اعتصابات را کنترل یا تنظیم می نمودند..." (همان منبع، صفحه ۲۷۳، تاکید از ماست)

۹- برای تجزیه و تحلیل تجربیات کنترل کارگری در کشورهای جهان سوم رجوع کنید به کتاب زیر، چاپ نویسنده مقاله:

Workers Participation And The State In The Third World, London, 1988

۱۰- برای تجزیه و تحلیل مفصل جنبش کارگری در ایران رجوع کنید به آصف بیات "تجربه شوراهای کارگری در انقلاب ایران"، الفبا شماره ۶ و همینطور به:

Assef Bayat, Workers And Revolution In Iran, London, Zed Books, 1987

این نوشته اولین بار در دفتر چهارم "کنکاش" به چاپ رسید.

فصل چهارم و یا صفحه ۴۵-۴۲.
۷- این "آگاهی صنعتی" را می توان در نظر زیر که توسط یکی از کارگران کارخانه زاگرس بیان شده، مشاهده نمود: "وقتی که ما به این کارخانه آمدمیم آن اول (۱۶ سال و نیم قبل)، ما یک مقداری رفاه داشتیم اینجا. برای همین کارگر کلا ساکت بود، کارگر کارش را می کرد و از آنجا که می دید که بالاخره یک آب باریکه‌ای است که میاد (درآمد منظم)، بالاخره کلا راضی بود. ولی حالا از این زندگی بیزار است. خود من یکی حالا نزدیک ۱۶ سال و نیم است که توی کارخانه کار می کنم. حالا دولت می گه که وام نمیده. منی که اینجا ۱۵ سال کار کرده ام و حالا ۴۰ سال دارم، اگر من نتوانم وام بگیرم، دیگه می خواهی چکار کنم؟ دولت باید مداخله بکند، باید وسایل آسایش فراهم بکنه... بلکه شاید کارگر بتواند یک خانه‌ای یا چیزی بخره و یا بسازه..."

۸- برای مثال نگاه کنید به:

Robert E. Livernash And K. Arghyeyd "IRAN", In Albert A. Blum (ed) International Handbook Of Industrial Relations, 1981, Green Wood Press.

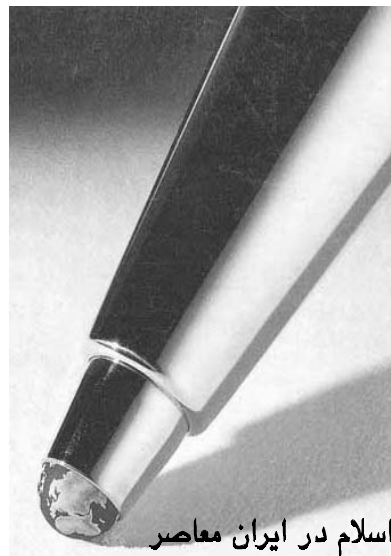
در هیچ جای این نوشته، مولفین اشاره نمی کنند که اعتصابات در ایران غیر قانونی بود و یا این که ساواک در درون سندیکاها کارگری و اداره حفاظت در محیط های کار فعال بود. در

نگاه

دفتر اول

"اسلام در ایران معاصر"، تم دفتر اول «نگاه» بود.

در این دفتر، مقالاتی از: فرهاد بشارت، اعظم کم گویان، بیژن هدایت، محسن ابراهیمی، حسن وارث، سوسن بهار، و جعفر رسا؛ نول‌هایی از: صادق هدایت و مینا اسدی؛ و مصاحبه‌هایی با: منصور حکمت، محمدرضا شالگونی، داریوش همایون و اصغر کریمی را می خوانید.



اسلام در ایران معاصر